

استعمار نه شیعه را میخواید و نه اهل سنت را !



استعمار در منطقه شبه قاره

♦ حضور استعمار در منطقه شبه قاره تاریخ بلندی دارد و مردم مظلوم این منطقه قرن ها سایه سنگین استعمار را بر سر خود تحمل کرده اند. علیرغم وجود منابع غنی، مردم شبه قاره، به سبب استعمار، همواره با فقر و فاقه دست به گریبان بودند. ابتدا کمپانی هند شرقی به بهانه تجارت در سال 1600 م، در هند شکل گرفت و با آشنایی بیشتر انگلیسی ها با شبه قاره و منابع آن، رفته رفته زیاده خواهی ها بیشتر شد. در سال 1757 میلادی در جنگی موسوم به "پلاسی" [۲] انگلیسی ها نواب بنگال را شکست دادند و این منطقه را از دست مسلمانان خارج کردند. در همین سال، کلکته نیز از سلطه ی مسلمانان خارج شد. چنین روندی سبب شد که در حدود نیمه قرن 19 میلادی، هندوستان تبدیل به هند انگلیس یا هند بریتانیا شود. در سال 1857 م، مسلمان ها و هندوها در برابر انگلیسی ها قیام کردند. اما این قیام نیز به شدت سرکوب شد و سلطه ی انگلستان بر شبه قاره بزرگ هند، کامل گردید و تا سال 1947 م، ادامه یافت. استعمار انگلستان در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شبه قاره تاثیرات عمیقی بر جای گذاشت.

در عرصه ی سیاسی، امپراطوری بزرگ اسلامی (مغول) پس از توسعه کمپانی هند شرقی و سپس دولت بریتانیا رو به اضمحلال گذاشت و در سال 1857 م رسماً پایان یافت. چنین شرایطی جایگاه مسلمانان را نیز دگگون کرد. مسلمانانی که تا آن زمان حاکمیت سیاسی هند را در دست داشتند، جایگاه خود را از دست دادند. انگلیسی ها که عامل اصلی قیام 1857 م را مسلمانان میدانستند، آنان را از فعالیت های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دور کردند. هندوها نیز - که حضور مسلمانان را در منطقه بر نمی تافتند - از شرایط بوجود آمده استفاده کردند و خود را بیش از مسلمانان، با انگلیسی ها وفق دادند. سیاست تفرقه نیز یکی از برنامه های انگلستان در شبه قاره بود. ایجاد حس ناسیونالیستی هندی در برابر بیگانه ستیزی (اسلام)، به تخصم میان مسلمانان و هندوها دامن زد. انگلستان کوشید در عرصه ی فرهنگ نیز تحولات ساختاری بوجود آورد. نخست زبان رسمی به انگلیسی تغییر یافت.

نظام آموزشی انگلیسی

♦ در ادارات و مراکز علمی، زبان رسمی انگلیسی تکلم می شد. حتی زبان اردو که زبان مسلمانان بود با حمایت انگلیسی ها به نفع زبان هندی محجور ماند. دغدغه دیگر مسلمانان، برنامه آموزشی انگلیسی ها بود. برنامه درسی مدارس که توسط انگلیسی ها تاسیس می شد، با اهداف آموزشی و متون درسی انگلیسی هماهنگ بود. زبان رسمی آموزش در این مدارس انگلیسی بود و بسیاری از واقعیت های تاریخی و ملی، در متون درسی تحریف شد. از سوی دیگر، ماهیت دروس این مدارس، سکولاریستی بود و این امر با روحیه مسلمانان شبه قاره سنخیت نداشت. نظام آموزشی انگلیسی "که به اعتقاد علمای هند، فرزندان اسلام را بی دین می کرد" احساسات دینی مسلمانان را تحریک می کرد. در واکنش به استیلای آموزشی انگلستان، در سال 1912 م، مسلمانان درخواست تشکیل دانشگاه اسلامی را ارایه کردند که از سوی انگلستان رد شد و این امر خشم مسلمانان را برانگیخت [۳]. به همین سبب، بسیاری از علمای سنتی دینی برآن شدند که مدارس را برای حفظ دین و جلوگیری از جدا شدن فرزندان جامعه اسلامی هند از فرهنگ و سنت شان، تاسیس کنند که مهمترین آنها مدرسه دیوبند [۴] بود که بعدها نیز بصورت زنجیره ای در سایر مناطق گسترش یافت.

شیعه و سنی در عصر استعمار

♦ هدف از توضیحی که پیرامون عصر استعمار در هند ارایه شد، تبیین این نتیجه بود که مباحث شیعه و سنی در عصر استعمار، حداقل در عرصه سیاسی و کشمکش‌های فیزیکی، چندان فعال نبود. ریشه‌ی این امر را می‌توان در دو بخش خلاصه کرد:

الف) وجود دشمنی مشترک یعنی انگلستان که نه تنها با شیعه، بلکه با اهل سنت نیز دشمن بود. هدف استعمار انگلستان، نابودی کامل اسلام و یا حداقل استحاله‌ی آن از یک مذهب اسلامی به یک دین روشنفکری هماهنگ با استعمار بود. به همین دلیل نیز از شخصیتی همچون سر سید احمد خان به شدت حمایت می‌کرد. چنین وضعیتی مسلمانان شبه قاره - چه شیعه چه سنی- را به یک توافق نا نوشته رساند و آن اینکه اولویت اصلی در صحنه مبارزه، استعمار انگلستان است که بیش از همه خطر دارد. چنین رویکردی، از تنش‌ها و چالش‌های میان جامعه اهل سنت و شیعه کاست.

ب) مشکل دیگری که مسلمانان داشتند وجود مذاهب و مکاتب مختلف (مانند: هندوئیسم، سیکیزم، جینیسم و...) بود. این اندیشه‌ها که ادیان بومی مردم منطقه محسوب می‌شدند و در عصر حاکمان مغول قدرت عرض اندام نداشتند، در دوران استعمار انگلستان، به خوبی از شرایط استفاده کردند. انگلستان، نزدیکی به سیک‌ها و هندوها را بر مسلمانان ترجیح داد. هندوهایی که در عصر مغلول جایگاهی نداشتند، در عصر استعمار به سرعت رشد کردند و جای مسلمانان را گرفتند. چنین وضعیتی موجب شد که آنان عقاید مسلمانان را نیز به چالش بکشند و از اینرو، به عنوان دشمن مشترک دیگری ظاهر شوند.

♦ این دو عامل سبب شدند تا در عصر استعمار، تقابل‌های مستقیم میان اهل سنت و شیعه کمتر شود. نکته دیگری که از تقابل اهل سنت با شیعه کاست، این واقعیت بود که هرچند اهل سنت اکثریت را در شبه قاره به عهده داشتند، اما از آنجا که تکیه گاه قدرت رسمی خود را از دست داده بودند، دیگر توان مبارزه مستقیم با شیعه را نداشتند. البته این بدین معنا نیست که در حوزه‌ی فکر و اندیشه نیز چنین فضای مسالمت آمیزی برقرار بود. به عبارت دیگر، هرچند در فضای اندیشه‌ای، تقابل‌ها به شدت ادامه داشت، اما صرفاً در متون خلاصه می‌شد و سبب مواجهه بیرونی نمی‌شد.

پی نوشت:

1. آدرس: فصلنامه تخصصی امامت پژوهی/شماره 2/تابستان 1390

(نویسنده سید مهدی علیزاده موسوی/عنوان اصلی مقاله: روابط اهل سنت شبه قاره با شیعه در حوزه

2.plassey

3.Ayesha jalal.self and sovereignty:individual and community in south Asian islam
since1850.london2000.p.197

4.<http://okhowah.com/fa/10653>